

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)
دوره ۱۲، شماره ۴۵، پاییز ۱۳۹۹، صص ۱۸۱ تا ۲۱۰
تاریخ دریافت: ۹۸/۸/۱۷، تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۲۹
«زن» در رئالیسم ایرانی با تکیه بر رمان «جای خالی سلوچ»
مرضیه آبیاری قمصری^۱، دکتر رضا شجری^۲، دکتر علیرضا فولادی^۳،
دکتر عبدالحسین فرزاد^۴



چکیده

نگرش‌ها، رویکردها و اقتضائات ایدئولوژیکی، فرهنگی و اجتماعی هر جامعه در تبدلات فرهنگی - هنری بین جوامع مختلف، سبب تغییر، تحول و تطور در مولفه‌های فرهنگی - هنری مبادله شده می‌گردد. مقتضیات فرهنگی - اجتماعی ایران، در دوره آغازین غرب‌گرایی روشنفکران ایرانی - پس از اقتباس مکتب رئالیسم از ادبیات غرب - باعث تغییرات بنیادین در اصول و موازین این مکتب ادبی گردید که در نهایت آن را به شکل مکتبی مستقل با صبغه‌ای ایرانی و با مولفه‌های خاص ایران، بازتولید نمود؛ تا جایی که می‌توان اطلاق اصطلاح (رئالیسم ایرانی) بر این مکتب را مناسب دانست. این پژوهش بر اساس روش تحلیل محتوای کیفی، به بررسی (زن در رئالیسم ایرانی) به عنوان یکی از مهم‌ترین مولفه‌های واقع‌گرایی ایرانی در رمان «جای خالی سلوچ» می‌پردازد. در این تحقیق، چالش‌های فراروی زن ایرانی و ابعاد شخصیتی او در خانواده، به صورت سرفصل‌ها و بخش‌های اصلی و فرعی، مقوله‌بندی شده، زوایای مختلف آن تحلیل گردیده و سپس در رمان مذکور مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؛ همچنین در روند این پژوهش، میزان توجه و تمرکز نویسنده این اثر بر هویت تاریخی - اجتماعی زن ایرانی به عنوان یک مولفه مکتب واقع‌گرایی ایرانی تبیین و تحلیل می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: مکتب رئالیسم، رئالیسم ایرانی، مولفه‌های ایرانی، زن، جای خالی سلوچ.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران. marziehabayar@yahoo.com

^۲ دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران. (نویسنده مسئول) Rezashajari1398@gmail.com

^۳ دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران. fouladi2@yahoo.com

^۴ دانشیار زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران، تهران، ایران. Abdolhosein.farzad@gmail.com

زنان از دیدگاه نویسندگان در رمان مورد نظر، مسأله اصلی و این که این مسائل در رمان «جای خالی سلوچ» و رمان‌های مشابه، چگونه بخشی از رئالیسم ایرانی را پدید آورده‌اند، مسأله فرعی ما خواهد بود.

پیشینه تحقیق

تحقیق درباره کاربرد رئالیسم و مؤلفه‌های آن در ادبیات فارسی پیشینه پربراری دارد، اما تاکنون کمتر تحقیقی با رویکرد معرفی مؤلفه‌های رئالیسم ایرانی ارائه گردیده است. از میان آثار پژوهشی موجود، مقالات «خشونت علیه زنان در آثار محمود دولت‌آبادی» (واصفی و ذوالفقاری، ۱۳۸۸)، «تفاوت رئالیسم اروپائی با واقع‌گرایی ایرانی» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱)، «شکل‌گیری رئالیسم در داستان نویسی ایرانی» (فتوحی رودمعجنی و صادقی، ۱۳۹۲) و «نقد و تحلیل رئالیسم در ادبیات داستانی ایران» (بصیری و دیگران، ۱۳۹۳) تا حدی به مرزهای کلی رئالیسم ایرانی نزدیک شده و گاه دیدگاه محمود دولت‌آبادی را نسبت به برخی از مسائل زنان ایرانی بیان کرده‌اند. در این پژوهش برآنیم تا نگاه رئالیسم ایرانی به زن را با تکیه بر رمان جای خالی سلوچ محمود دولت‌آبادی مورد واکاوی قرار دهیم.

روش تحقیق

این تحقیق به روش تحلیل محتوای کیفی و از طریق گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و با مراجعه به مجلات نمایه شده، فیش‌برداری، مقوله‌بندی و تحلیل جهات پیدا و پنهان آن در موضوع مورد نظر پیش می‌رود.

مبانی تحقیق

با توجه به اینکه پژوهش حاضر، برای قشر و مخاطبان خاص که دارای مطالعات و تحصیلات دانشگاهی می‌باشند به رشته تحریر درآمده است، بدیهی است که براساس مبانی و نظریات معتبر رایج در رشته ادبیات فارسی تدوین و تحلیل شده است؛ در این راستا از اصطلاحاتی در حوزه مکاتب ادبی استفاده گردیده است که ممکن است برخی مخاطبان، آشنایی کافی با مفهوم این اصطلاحات را نداشته باشند. با توجه به این نکته مبانی نظری این پژوهش به صورت کلیدواژگان، تعریف و به طور اجمالی توضیح داده می‌شود.

مؤلفه‌های ایرانی

بنابر آنچه در پیشینه شکل‌گیری مکاتب ادبی مشهود بوده و قابل مطالعه و بررسی می‌باشد، رویه مشترک در اغلب موارد بدین شرح است که صاحب‌نظران و بزرگان ادبیات ملل پس از نضج یافتن اصول اولیه هر مکتب، اقدام به تدوین کلیات اصول اساسی آن مکتب نموده و به صورت دقیق و روشن، اصول، فروع و مؤلفه‌های آن را تبیین و حدود آن را مشخص می‌نمایند؛ سپس طی بیانیه‌ای ظهور، تکوین و استقلال یک مکتب ادبی را به مخاطبان حوزه ادبیات و پژوهشگران این عرصه اعلام می‌دارند. چنانکه می‌دانیم مکتب رئالیسم نیز دارای مؤلفه‌هایی تدوین شده می‌باشد که مرزهای این مکتب ادبی را از مکاتب قبل و بعد از آن متمایز می‌نماید. در این میان رئالیسم ایرانی نیز که به صورت مکتبی مستقل و براساس اقتضائات فکری و فرهنگی سرزمین ایران بومی‌سازی شده است، دارای مؤلفه‌هایی می‌باشد که توسط نویسندگان واقع‌گرای فارسی، به حوزه این مکتب راه یافته است. از جمله این مؤلفه‌ها صبغه ایرانی داشتن آثار، تمرکز بر اقلیم، توجه به هویت زن ایرانی و... می‌باشد.

زن

یکی از مؤلفه‌های مهم در رئالیسم ایرانی، مسئله «زن» در بستر تاریخ و اجتماع ایران می‌باشد.

بنابراین منظور از کلیدواژه «زن» در این پژوهش، صرفاً جنس زن بطور عام نمی‌باشد؛ بلکه منظور از زن در نظر مولفان این جستار، اختصاصاً زنانی می‌باشند که در سرزمین ایران و در طول تاریخ این کشور زیسته‌اند. حال با توجه به اینکه زن ایرانی در فضای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایران رشد کرده و فراگرد جامعه‌پذیری را تجربه نموده است، بدیهی است که ویژگی‌های شخصیتی و هویتی وی کاملاً منطبق با بدنه فرهنگی و اجتماعی ایران باشد که با تکیه بر آن می‌توان زنان ایران را از زنان سایر ملل متمایز نمود.

جای خالی سلوچ

رمانی رئالیستی از نوع اقلیمی است. وقایع این رمان در دوران اجرای اصلاحات ارضی محمدرضا شاه پهلوی رخ می‌دهد و زندگی شخصیت‌های رمان تحت تاثیر این اصلاحات

اجتماعی دچار دگرگونی می‌شود و مهاجرت که پیامد اصلی اصلاحات مذکور بوده است، بر سراسر فضای رمان سایه می‌افکند. (ر.ک: بایندری، ۱۳۸۸: ۱۴۴)

بحث

از رئالیسم تا رئالیسم ایرانی

وضعیت حاکم بر اجتماع و مصائبی که پیامد مدرنیته شدن همه‌جانبه جوامع غربی بود، ناگزیر نویسندگان و هنرمندان را برآن داشت که در بازنمایی وقایع ناخوشایند پس از انقلاب صنعتی موضعی دوگانه اتخاذ نمایند. در همین راستا برخی از نویسندگان با آفرینش آثاری در چارچوب مولفه‌های رمانتیسیم، سعی کردند که به مدد افیون ذهنیت‌گرایی و خیال‌پردازی، دنیائی ایده‌آل ترسیم نموده و آلام ناشی از مدرنیته را تسکین دهند. اما گروه دیگر متشکل از هنرمندانی بود که چنانچه شرایط و اقتضائات زمان ایجاب می‌نمود با استمداد از بینش هنری خویش به جای انکار وقایع موجود، به بازنمایی عینی واقعیت‌ها و انتقاد جسورانه از آن اهتمام ورزیده و در صدد اصلاح وضعیت ناخوشایند موجود بودند. (ر.ک: میترا، ۱۳۴۵: ۳-۲۲)

این بینش هنری نوظهور که دارای اصول و قواعد خاصی بود، توجه نویسندگان پس از انقلاب صنعتی-که درصدد بازنمایی وضعیت موجود حاکم بر اجتماع بودند- را به خود جلب کرد و به سرعت در بین منتقدان، هنرمندان و نویسندگان رواج یافت و آثار فراوانی در قالب این مکتب به رشته تحریر درآمد.

رئالیسم در بدو امر واکنشی در برابر گفتمان (هنر برای هنر) رومانتیک‌ها بود و نخستین بار در حوزه نقاشی توسط هنرمندی به نام گوستاو کوربه مطرح گردید. کوربه گفتمان (هنر برای هنر) را پوچ دانسته و برای هنر رسالتی اجتماعی قائل بود. این تفکر که به تدریج جایگاه و پایگاهی برای خود در میان هنرمندان احراز نمود، پس از این مرحله وارد ادبیات شد و بالزاک فرانسوی به عنوان پیشگام رئالیسم ادبی، (کمدی انسانی) خود را که نخستین اثر رئالیستی به شمار می‌رفت، وارد عرصه ادبیات نمود. (ر.ک: سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۳-۲۷۰)

جریان و نهضتی که در قرن نوزدهم با عنوان واقع‌گرایی در اروپا ظهور نموده و به اوج

شکوفائی رسید، در کنار دیگر مکاتب و جریان‌های ادبی به عصر حاضر راه یافته و پس از اقتباس توسط صاحب‌نظران بسیاری از کشورهای جهان وارد عرصه ادبی گردید؛ در این میان ادبیات فارسی نیز از این جریان برکنار نماند و مکتب واقع‌گرایی را از رئالیسم غرب اقتباس نموده و در عرصه مکاتب و نقد ادبی بازتولید و نهادینه نمود.

رئالیسم خود را متعهد به بازنمایی وقایع جامعه معاصر می‌دانست و نویسنده رئالیستی تلاش می‌کرد که تا حد امکان موقعیت‌های کار و زندگی افراد طبقه متوسط و پائین جامعه را به گونه‌ای عینی، دقیق و با ذکر جزئیات در بستر زمانی خاص بازنمایی کند. (ر.ک: صادقی محسن آباد، ۱۳۹۳: ۴۶)

در حقیقت می‌توان عنصر واقع‌نمایی را سلاحی نیرومند علیه تخیلات ذهنی و نادیده‌انگاری وقایع موجود در جامعه به شمار آورد.

پس از انقلاب صنعتی اروپا و در پی رشد طبقه بورژوا و گسترش روابط آن، تضادهای طبقاتی به صورت حاد نمایان گردید و ارزیابی واقعیت‌های حاکم بر محیط اجتماعی و روابط بین فردی مورد اقبال واقع شد. (ر.ک: ساچکوف، ۱۳۸۸: ۲۰) با استقبال از بازنمایی وقایع در آثار ادبی، خلاء مکتب رئالیسم بیش از پیش احساس شد و موجب گرایش اکثریت نویسندگان و هنرمندان به این سبک گردید.

در نتیجه، پیشگامان این مکتب ادبی برخی از اصول را به عنوان موازین و چارچوب‌های این مکتب تعریف کرده و خود را ملزم به رعایت این مولفه‌ها نمودند.

مولفه‌هایی که توسط نویسندگان غربی، متناسب با فرهنگ و اجتماع آنان به عنوان موازین مکتب رئالیسم غربی وضع شده‌اند، به صورت کلیاتی هستند که تمامی آثار رئالیستی را صرف نظر از محدودیت‌های جغرافیائی در بر می‌گیرد. مهم‌ترین این ویژگی‌ها عبارتند از: تشریح جزئیات، تمرکز و توجه بر حوادث، استفاده از راوی سوم شخص، تیپ‌سازی، برون‌گرایی و عینیت، توجه به جامعه و تاریخ، انتخاب قهرمان از طبقه پائین و افراد عادی جامعه و... (ر.ک: شمیسا، ۱۳۹۰: ۶-۸۵)

همان‌گونه که انقلاب صنعتی اروپا و پیامدهای ناشی از آن بستری برای ظهور رئالیسم ادبی در غرب فراهم نمود، در ایران نیز سلسله عوامل تاریخی-اجتماعی نظیر تفکر مشروطه

خواهی، رویارویی با تمدن غرب به انحاء مختلف، جنبش‌های آزادی‌خواهی و... که در نهایت به انقلاب مشروطه ختم گردید، باعث شکل‌گیری نگرش واقع‌گرایانه در ادبیات فارسی گردید. چنانکه پیش‌تر ذکر شد، مکتب واقع‌گرایی پس از اینکه از ادبیات غرب اقتباس شد، بنابر اقتضائات فرهنگی - اجتماعی ایران بومی‌سازی شده و به صورت مکتبی ادبی - ایرانی بازتولید شد. اگرچه آثار واقع‌گرایانه ایرانی برخی اصول مشترک با رئالیسم غربی - که اصول بنیادین و کلی رئالیسم می‌باشد - را در بطن خود حفظ کرده است، اما مولفه‌هایی که به فرهنگ و جغرافیای این منطقه اختصاص دارد نیز چشم‌گیر و قابل بررسی است و با نظر به همین اصول می‌توان واقع‌گرایی ایرانی را از نوع غربی آن بازشناخت. این مولفه‌ها که ریشه در عمق فرهنگ و لایه‌های اجتماعی ایران دارد، مجموعه‌ای از ویژگی‌ها، مسائل، چالش‌های تاریخی - اجتماعی و موضوعاتی هستند که نویسنده واقع‌گرای ایرانی در اثر خود بدان‌ها پرداخته و آن‌ها را در ابعاد مختلف تبیین نموده است. اما نکته حائز اهمیت این است که در برخورد با آثار رئالیستی ایرانی، خواننده با دو دسته از مولفه‌های واقع‌گرایانه مواجه است؛ نخست مولفه‌های غربی است که به علت اقتباس این مکتب ادبی از اروپا، در آثار ایرانی نیز انعکاس یافته است و دسته دوم، اصول، فرم‌ها و قواعدی هستند که به بافت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ایران اختصاص دارند. این مسائل به حدی با ساختار جامعه ایرانی در هم تنیده است که نویسنده و هنرمند واقع‌گرا به هیچ وجه نمی‌تواند آن‌ها را نادیده بگیرد و ناگزیر در آثار ایرانی انعکاس و اشاعه یافته‌اند. از جمله مهم‌ترین این مولفه‌ها عبارتند از: صبغه ایرانی داشتن آثار، تمرکز بر اقلیم (غالباً اقلیم روستائی)، دگرذیسی شخصیتی قهرمان در آثار ایرانی، حضور عناصر مذهب تشیع، تقابل مدرنیته و سنت، توجه به هویت زن ایرانی در بستر تاریخ و اجتماع و...

در پژوهش حاضر، نخست اهتمام بر این است که مولفه واقع‌گرایانه «زن ایرانی» در ابعاد مختلف بررسی و تبیین گردیده و سپس، در رمان «جای خالی سلوچ» مورد ارزیابی قرار گیرد.

هویت زن ایرانی در بستر تاریخی و اجتماعی ایران

جامعه‌شناسان اصطلاح «شخصیت» را به ویژگی‌ها و صفاتی که نشانگر رفتار یک شخص

می باشد اطلاق می کنند و مجموعه الگوهای تفکر و احساس، برداشت شخص از خود، رویکردها، ذهنیت و عادات، عواملی هستند که شخصیت را شکل می دهند. (ر.ک: کوئن، ۱۳۹۰: ۹۶) دانشمندان جامعه‌شناسی تحول شخصیتی افراد را متأثر از برخی عوامل می دانند؛ این عوامل عبارتند از: وراثت، عوامل زیست‌شناختی، محیط طبیعی، فرهنگ و تجارب فردی و گروهی، که همگی از عوامل تحول شخصیت به شمار می آیند. (همان: ۸۶)

حال اگر زن ایرانی بنابر عوامل یادشده مورد ارزیابی قرارگیرد، چنین نتیجه ای حاصل می شود که زنان کشور ما زیسته مشترکی را در مرزهای جغرافیائی و ادوار تاریخی این کشور تجربه نموده و در نهایت به شکل هویت و شخصیتی یگانه، با ویژگی‌هایی همسان درآمده‌اند که به وسیله این ویژگی‌ها، عادات و دغدغه‌ها، می توانیم زن ایرانی را از زنان سایر سرزمین‌ها بازشناسیم. با بررسی فراگرد اجتماعی شدن زن ایرانی در طول زمان و در بستر تاریخ، می توان مشاهده نمود که این هویت زنانه کاملاً مطابق با شرایط محیطی، فرهنگی و اجتماعی ایران شکل گرفته است.

جامعه سنت‌گرای ما در ادوار تاریخ، عموماً هرگونه تشخص مستقل را برای فرد (به‌ویژه برای زن) بر نمی‌تابیده و از این رو ارزش‌هایی هم‌چون مطیع بودن، ناتوانی، مصلحت‌اندیشی، تقیه و تعبد، پنهان‌سازی و اختفای شخصیت حقیقی و نظایر آن به انواع گوناگون، تبلیغ و در هیئت فرهنگ بازدارنده متجلی شده است. در واقع زمینه اجتماعی این فرهنگ به دلیل وجود بی‌ثباتی جامعه و هجوم مکرر ایلات و قبایل داخلی، همواره در ایران وجود داشته است، بطوریکه شخصی که دارای هیچ نوع تشخص و برجستگی شخصیتی هم نبوده، خود را ناتوان و مطیع نشان می‌داده تا از خطر تهاجم و تعرض مصون بماند. (ر.ک: احمدی خراسانی، ۱۳۸۴: ۱۱۰) نتیجه این مطیع بودن و ابراز ناتوانی در برابر مردان این بوده است که مرد در خانواده قدرت برتر تلقی شده و گاه حتی در نقش سرکوبگر ظاهر شود.

نهادی شدن روحیه فعل‌پذیری و تمکین زن ایرانی، در واقع یک سنت دیرپای اجتماعی و محصول قرن‌ها آموزه اخلاقی در زمینه منع آزادی و استقلال زن و اقتناع وی به پذیرش جایگاه محدود خویش است؛ از این رو عادت تمکین و اطاعت و به قول بعضی کسان «بردباری» زن ایرانی، نه خصلتی فردی و یا رفتاری فیزیولوژیکی، بلکه تابعی از فرهنگ

ادبیات پارسی - اعم از رسمی و یا فرهنگ توده - به عنوان منعکس کننده تاریخ اجتماعی و فرهنگ ایران، درمی یابیم که نگاه شاعر - و بالتبع نگاه جامعه - به زن یا به عنوان معشوق و دلبر و از سر هوس بازی است و یا با دیدگاهی تحقیر آمیز، نگاه به موجودی است ضعیف و ناتوان که سزاوار ترحم و شفقت است.

تحقیر زن در ادبیات ما اعم از عامه و رسمی به حدی است که مردان بد همیشه به زن تشبیه شده اند و زنان خردمند و کاردان به مرد. با دقت در اشعار و امثال شاید بتوان به این نتیجه ابتدایی رسید که پایه استبداد و اقتدارگرایی، در خانواده و روابط زن و مرد گذاشته شده و بعدا به حوزه های دیگر تسری یافته. (کدیور، ۱۳۷۸: ۳۱) نویسندگان واقع گرای ایرانی در حوزه رمان نویسی با بسامد بالایی به مسائل و ابعاد هویتی زنان ایران پرداخته و در بازنمایی و اشاعه واقعیت تلخ و وضعیت دشوار آنان در مقابله با مسائل و مشکلات تاریخی - اجتماعی، اهتمام ورزیده اند. محمود دولت آبادی از جمله نویسندگان شهیر مکتب واقع گرا است که در رمان «جای خالی سلوچ»، پرده از چهره تمام نمای زن ایرانی - به عنوان یکی از مهم ترین مولفه های این مکتب - برداشته است.

زن ایرانی در رمان جای خالی سلوچ

محمود دولت آبادی - که یکی از برجسته ترین رئالیست های معاصر فارسی به شمار می رود - متولد سال ۱۳۱۹ در روستای دولت آباد سبزوار است. وی به علت شرایط مالی نامساعد خانواده از ادامه تحصیل محروم ماند. دولت آبادی در سنین کودکی و نوجوانی، اوقات فراغت خویش را با مطالعه کتب مختلف سپری نمود؛ تا اینکه سرانجام با خواندن آثار «صادق هدایت» استعداد نویسندگی را در خود کشف کرد. (ر.ک: بایندری ۱۳۸۸: ۱۵)

دولت آبادی در طول سالیانی که به فعالیت های هنری - ادبی اشتغال داشته، علاوه بر فعالیت در زمینه تئاتر، توانسته است آثار ارزشمند بسیاری را در زمینه فیلم نامه، نمایشنامه، رمان و... به رشته تحریر درآورد. از معروف ترین آثار وی می توان به دو رمان «جای خالی سلوچ» و «کلیدر» اشاره نمود که از شهرتی جهانی برخوردار بوده و به زبان های مختلفی ترجمه شده اند. رمان های دولت آبادی عموما جنبه اقلیمی دارند و این خصوصیت به آثار وی تمایز

از گزاره‌های مذهبی و همچنین بر پایه مصالح اقتصادی-اجتماعی صورت پذیرد، ناگزیر در مدتی کوتاه منجر به از هم گسیختگی و تباهی خانواده و تلاشی این نظام مهم اجتماعی می‌گردد و در صورت ادامه زندگی، حاصلی غیر از فرسایش روحی- روانی و جدائی عاطفی زن و مرد نخواهد داشت.

برای گزینش همسر دو روش اصلی وجود دارد؛ نخستین روش معمولاً بر پایه گزینش آزادانه دو طرف زناشویی و عشق و علاقه آنها استوار است و روش دوم بر قرار و مداری که خانواده طرفین می‌گذارند مبتنی است و حق انتخاب در دست خانواده‌هاست. (ر.ک: کوئن، ۱۳۹۰: ۱۴۱) هرگاه ازدواج بر پایه عشق و علاقه مرد و زن انجام نشده باشد، معمولاً طرفین با دو چالش، یعنی ازدواج اجباری و زود هنگام روبرو هستند. دولت‌آبادی در رمان «جای خالی سلوچ» هر دو شکل ازدواج (اجباری و زود هنگام) در جامعه سنتی ایران را ترسیم کرده و در جریان داستان به ریشه‌های این مشکل فرهنگی- اجتماعی اشاره نموده است. در این بخش از پژوهش چالش‌های فراروی ازدواج زن ایرانی در رمان یاد شده، به تفکیک و تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ازدواج زود هنگام

در تعریف این فرایند نوشته‌اند: «ازدواج زود هنگام به ازدواجی اطلاق می‌شود که زوجین یا یکی از آنان به سن هجده سالگی نرسیده باشد. با وجودی که هر دو جنس در معرض ازدواج‌های زود هنگام هستند، ولی دختران بیش‌ترین قربانیان این پدیده به شمار می‌روند.» (افتخارزاده ۱۳۹۴: ۱۱۸)

ازدواج زود هنگام غالباً ریشه در فقر فرهنگی و اقتصادی خانواده‌ها دارد؛ در ماجرای ازدواج هاجر با علی‌گناو در رمان «جای خالی سلوچ»، تمام مسائل و چالش‌های مربوط به ازدواج، در وضعیت نابسامان اقتصادی و نگرش‌های فرهنگی نادرست ریشه دارد. اگرچه در زمان حضور سلوچ-پدر خانواده- نیز خانواده وی وضعیت مالی مساعدی نداشتند، اما غیبت ناگهانی او سرپرستی خانواده را بر دوش مرگان می‌گذارد که خود موجب فشار اقتصادی مضاعف و فزاینده‌ای می‌گردد؛ از دیگر سو برخی برداشت‌ها و تفاسیر نادرست از

سنن و گزاره‌های دینی، تاثیر به‌سزائی در ازدواج زودهنگام می‌گذارند. برای نمونه می‌توان به سن بلوغ مذهبی در دختران که طبق نصوص فقهی شیعی سن نه سالگی می‌باشد اشاره نمود. برخی از خانواده‌ها این سن را معیار بلوغ جسمی و فکری دختران و در نتیجه سن مناسبی برای ازدواج تلقی می‌نمایند. در رابطه با مسأله ازدواج زودهنگام در رمان «جای خالی سلوچ» می‌توان به ازدواج هاجر که در سن پائین و به اصرار مرگان صورت می‌گیرد اشاره کرد. در جریان این ازدواج، مرگان مخالفت‌های شدید و اصرارها و التماس‌های هاجر در خصوص عدم تمایل وی به همسری با علی‌گناو را نادیده گرفته و با روحیه زمخت و مردانه‌ای که در طی سالیان متمادی زندگی دشوار، جایگزین احساسات مادرانه او شده است، چنین پاسخ می‌دهد:

«تقصیر تو اینه که حرف گوش نمی‌کنی؛ گه‌گیر و خود رای. نوبر که نیستی! با چشم‌های خودم دیدم که دختر هشت ساله را دادند به کربلایی غلام ساریان. هشت سالش بود؛ حالا هم شیش تا کره پس انداخته. قدش به سرشانه تو هم نمی‌رسید!» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۲۱۴)

ازدواج کودک از منظر روابط زناشویی می‌تواند یکی از مصادیق آزار جنسی کودکان باشد. (ر.ک: افتخارزاده ۱۳۹۴: ۹-۱۴۸) دولت‌آبادی در ماجرای شب زفاف هاجر، این نوع خشونت را به دقیق‌ترین و غم‌انگیزترین شکل ممکن به تصویر می‌کشد: «مرگان پرده را بالا می‌زند. هاجر، ماهی کوچک، روی خون خشک نهالی افتاده است. ضعیف، خیلی ضعیف. چیزی با رنگ و روی میت. نمرده بوده؟ نمرده است؟ ماهی کوچک بر خاک! نه. هنوز دل دل می‌زند. پلک‌هایش بسته‌اند. پلک‌ها به رنگ سایه درآمده‌اند. مژه‌هایش همدیگر را پنجه کرده‌اند. یک‌شبه گونه‌هایش بیشتر بدرجسته‌اند. دست‌هایش، لاغر و باریک، دو مار بی‌آزار بر این سوی و آن سوی رهایند. پیراهنش خونین است. خون مرده. موهایش برهم خورده‌اند. تکه شالی همچنان به دور پاهایش بسته مانده است. این هم فهمیدنی است. اما مرگان نمی‌تواند به سادگی بر گزارش کند. نرم، چون گربه‌ای غریبه به پستو می‌خزد. دلش نمی‌آید کودکش را از خواب بیدار کند. روی گردن هاجر جای ضربه‌هایی پیدا است. ساییدگی‌هایی. خراش‌هایی. رد سیلی باید باشند یا جای مشت. نه؛ این نباید باشد. مچ دست‌ها هم چنینند. سرخ و کبود... حالا مرگان یقین دارد که دخترش مهار شده بوده است.» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۳۱۴)

ازدواج اجباری

ازدواج اجباری که یکی از مصادیق خشونت علیه زنان می‌باشد، معمولاً در خانواده‌ها و فرهنگ‌های مردسالارانه و اجتماع مردم‌محور، با تصمیم‌گیری بدون چون و چرای والدین صورت می‌گیرد. «تاکید بر ازدواج اجباری فرزندان دختر، به خصوص زیر سنین رشد نیز یکی از خشونت‌هایی است که مرد در مقام ریاست خانواده بر افراد مونث زیر حوزه اقتدار خود اعمال می‌دارد.» (کار، ۱۳۷۹: ۳۹)

در ازدواج هاجر و علی‌گناو، علاوه بر اینکه با مسئله ازدواج زودهنگام مواجهیم، اجبار به ازدواج چه به صورت تنبیه بدنی و فیزیکی و چه از طریق اجبار عاطفی-روانی را نیز شاهدیم: «خوبه دیگر؛ کوفتی یک وجبی! می‌خواهی کنار دل من بمانی که سرم را بخوری؟! مگر بخت و اقبال چندبار در خانه آدم را می‌زند؟! برای من آبغوره هم نگیر. دست تو نیست که بخواهی یا نخواهی؛ حالیت شد؟ همچنین دل‌بخواهی هم نیست. نکند دلت می‌خواهد یک شازده اسب‌سوار از پشت کوه قاف برایت بیاید؟! ها!... دیدی که داییت هم پسندیدش.» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۲۱۳)

مسئله حقوق زن ایرانی

زن در تاریخ اجتماعی ایران همواره موقعیتی ناپایدار و در حاشیه داشته است: «علی‌رغم تحولات سطحی و ارتقای نسبی موقعیت زن در دوران سلجوقیان، اتابکان، خوارزمشاهیان، مغول، مشروطیت و پهلوی، باید پذیرفت که در چهارده قرن اسلام، جامعه ما مردم‌محور ماند و زن هم هیچ‌گاه مجالی برای عرضه کردن توانمندی‌های ذهنی خود نیافت و چون در دالان‌های تاریک اجتماع مردزده اسیر بود، نتوانست بر شخصیت کنش‌پذیرانه خود چیره شود و نقش چشم‌گیری در ساحت سازندگی و بالندگی جامعه ایفا کند.» (رهبر، ۱۳۸۲: ۴۵).

آنچه در این عرصه برای زن ایرانی سراغ داریم اولاً بی‌اطلاعی از حقوق خود و ثانیاً تعدی به این حقوق توسط نظام‌های اجتماعی مردسالار بوده است. خشونت علیه زنان و عدم وجود سازوکارهای قضائی برای احقاق حقوق ایشان از بارزترین موارد بی‌توجهی به حقوق زنان ایرانی است. این پدیده در ایران در دو حوزه خصوصی و عمومی اعمال می‌شود که در این

- آنها را که خوردم.

مرگان ماند: خوردی؟! همه‌اش را؟ پس خواهر و برادرت چی؟ سر بابات را بخورند؟! (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۲۳)

حوزه عمومی

خشونت در حوزه عمومی شامل مسائل و مشکلاتی است که یک زن بخاطر جنسیت زنانه‌اش در اجتماع با آنها مواجه است و به دلیل اینکه جامعه از هر نظر وسیع‌تر و بزرگ‌تر از خانواده است، بدیهی می‌نماید که مسائل اجتماعی پیش روی زنان نیز از مشکلات مربوط به درون خانواده بیشتر بوده و ساحات متفاوتی را در برگیرد.

خشونت علیه زنان در حوزه عمومی عرصه‌های گسترده تری مانند آداب و رسوم، فرهنگ شفاهی و کتبی، سنت‌ها و پاره‌ای تفاسیر سنتی (ر.ک: کار، ۱۳۷۹: ۴۵-۴۰) و آزار جنسی (همان: ۳۵۲) را شامل می‌شود. یکی از سنن و رسومی که هنوز در میان خانواده‌های سنتی ایران رواج دارد، آئین شب زفاف می‌باشد که در «جای خالی سلوچ» به طور گذرا مورد اشاره واقع گردیده است.

«مردها بیرون رفتند و علی‌گناو هم تا دم در همراهیشان کرد و برگشت. مرگان به رسم معمول باید می‌ماند اما...» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۳۰۶) اما اوج خشونت در «جای خالی سلوچ» در ماجرای تجاوز سردار به مرگان نمودار می‌شود. در حقیقت این کاری‌ترین ضربه‌ای است که اجتماع بر روح و روان مرگان فرود می‌آورد؛ به گونه‌ای که از فرط ناباورانه بودن این حادثه، ارزش و اعتبار انسانی وی به چالش کشیده می‌شود. تکانه این ضربه روحی چنان کام مرگان را تلخ می‌نماید که دیگر هیچ‌گاه پس از آن هویت پیشین خویش را باز نمی‌یابد:

«مرگان، چپاول شده است. تاراج. به یغما رفته است. پس او، مرگان، در شبگیر چپاول مرگان کجا بوده است؟ این چگونه حراستی است؟ سرشکستگی و احساس بی‌حرمتی. امانت به تاراج رفته است! کشمکش کشنده مرگان این بود. این دوئیت درون. بافت منظم روحش برهم خورده بود. بافتی که تا پیش از این تار و پودش جز رنج و کار نبوده بود. اما رنگی نو؛ این لایه تازه‌ای بود که در بافت روح مرگان نشسته و بر رفتار و کردار مرگان، بر چهره مرگان

سایه انداخته بود. آرایه‌ای گنگ اما نو.» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۳۳۵)

انقیاد زنان

در اکثر جوامع سنتی، زنان همیشه تحت قیمومیت مردان بوده‌اند. در ایران نیز، این واقعیت- مانند سرزمین‌هایی با ویژگی‌های مشابه- در تار و پود فرهنگ و اجتماع تنیده است. اما منظور از قیمومیت در این گفتمان، تحت حمایت و سرپرستی مردان بودن از نظر اقتصادی، امنیتی و... نیست؛ بلکه مفهوم مورد نظر، انقیاد زنان است. به گفته میل در بسیاری از مواقع زن نه تنها تحت سیطره مرد است، بلکه چنان تربیت شده که وظیفه خود می‌داند آنچه را خلاف آسایش و لذت مرد است دریابد و اجازه ندهد از او رفتاری سر بزند که مخالف میل مرد باشد. (ر.ک: میل، ۱۳۷۹: ۳۷)

در رمان مذکور نیز مسأله انقیاد اجباری زنان در جای جای اثر، قابل ملاحظه است. در ماجرای اصلاحات ارضی و یک‌دست نمودن زمین‌های روستا توسط کدخدا و شرکایش می‌بینیم که مرگان در مقابل این اتفاق می‌ایستد و از تکه زمینی که تنها دارایی باقی‌مانده اوست، با چنگ و دندان حراست می‌کند؛ اما این بار روحیه مردسالاری در فرزند دیگر او ابرو مجال بروز یافته و او را به انقیاد وامی‌دارد: «ابراو گفت: این قدر خرپهلوگی مکن زن! همین جا زیر خاکت می‌کنم‌ها. مرگان نگاه از پسر واگرفت. پنداری روی او را هم نمی‌خواست ببیند. خاموش، سر روی زانوهای گذاشت.» (ر.ک: دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۳۷۰)

انقیاد زن ایرانی از روی ترس نیز نوعی دیگر از انقیاد بلاشروط اوست که در مسأله تجاوز سردار به مرگان قابل بررسی است: «سردار که کمتر در عروسی و عزا قاطی مردم می‌شد کنار دیوار خانه ذبیح الله در مطبخ نشسته بود. مرگان در کار برد و آورد چای و قند و توتون بود و می‌رفت تا سردار، خرسنگی تکیه به دیوار را نادیده بگیرد. چشم‌های سردار، باشه‌هایی در کمین نشسته، بیشتر مرگان را می‌هراسانیدند. پرهیز و گریز؛ که بانگ کوبنده سردار ناگهان برخاسته بود: اقلا یک کاسه آب بده به دست من، زن!» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۳۴۲)

حجب و حیای زن ایرانی

اخلاقی و مذهبی بودن، تصویر تمام‌نمای چهره فرهنگ مردم ایران است. همه ارزش‌های

والای اخلاقی در فرهنگ ایرانی پایگاه مخصوص به خود را پیدا کرده و در عمق دل و جان مردم این سامان نفوذ بی‌تزامم و پایداری یافته است تا آنجا که می‌توان گفت ملکه قلبی آنان شده است. ایرانیان از بدو تاریخ تاکنون به صورت مردمی محبوب و باحیا شناخته شده‌اند. چهره عمومی مرد و زن شرم‌آگین و خجالتی است و چنان است که گویی در خلوت خانه‌های خود نیز مقید می‌زیند و در برابر انساب و محارم هم همه حدود و قیود را نمی‌شکنند. (ر.ک: شعبانی، ۱۳۷۴: ۲۵۶)

در «جای خالی سلوچ» نیز نمونه‌ای از این حجب که مانع ابراز عشق و عواطف قلبی می‌گردد، در رابطه با هاجر و مراد به چشم می‌خورد که باعث می‌شود مراد هیچ‌گاه نتواند احساس حقیقی خود را به هاجر ابراز نماید:

«هاجر دوباره به در خانه آمد:

- چی شده مادر؛ ها...؟ تو بگو مراد! چی پیش آمده؟

این هاجر بود که با مراد حرف می‌زد! جوان پیشانی از زانو برداشت و خاموش نگاهش کرد. جوابی نمی‌بایست به او می‌داد. زیر لب به خود گفت: «برایت یک دستبند آورده ام. یک دستبند هاجر!» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۳۷۵)

حتی خود مرگان نیز که نمونه یکی از پرصلابت‌ترین زنان ادبیات داستانی ایران است، بارها احساسات مادرانه خود را بخاطر حجب زنانه‌اش از فرزندان دریغ می‌نماید:

«دل مرگان می‌خواست برخیزد و برود روی گونه پسرش را دزدانه ببوسد، اما چیزی مثل لایه‌ای نامرئی مانعش می‌شد. از این که مهربانی خود را بنمایاند شرمنده بود. مرگان چنین بود. مهر خود را نمی‌توانست به سادگی بازگو کند. عادت نداشت.» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۱۲۷)

ابعاد شخصیتی زن ایرانی در خانواده

در جامعه ایرانی زنان به دلایل مختلف اجتماعی، تاریخی و مذهبی که در پرورش، رشد و شکل‌گیری شخصیت آنان دخیل بوده است، برخی آموزه‌ها و مسئولیت‌ها را نسل به نسل از مادران خود آموخته و به دخترانشان انتقال داده‌اند. به مرور زمان و بر اثر استمرار، این امر به صورت اصلی عرفی و بدون تغییر در خانواده‌های ایرانی درآمده است. بنابراین زنان

ایرانی تحت تعلیم این آموزه‌ها، ایفا نمودن نقش‌های مختلف در خانواده را می‌آموزند؛ در این میان ایفا نمودن برخی از این مسئولیت‌ها نزد اکثر زنان ایران به شکل اصلی پذیرفته شده درآمده و بر اثر مبادرت پیوسته آنان به انجام این وظایف، جزء ابعاد شخصیتی ایشان شده است. این ابعاد هویتی و نقش‌های ثابت عبارتند از: (۱) وابستگی به همسر (۲) جسارت زن ایرانی در حمایت از خانواده (۳) وابستگی مادر ایرانی نسبت به فرزندان (۴) مهارت مادران ایرانی در طب سنتی و درمان‌های خانگی (۵) تعلیم دختران در زمینه آموزش‌های متداول بین زنان ایرانی.

وابستگی به همسر

در «جای خالی سلوچ» ما با جامعه روستائی در برهه‌ای از تاریخ سروکار داریم که در جدال سنت و مدرنیته‌ای که به تازگی وارد ایران شده بود و به دلیل عدم هماهنگی با ساختار سنتی ایران و همچنین نبود زیرساخت‌های مناسب برای مدرنیزه کردن جامعه ایرانی، با فقر شدید و نبود حداقل امکانات زندگی مواجهند. این فقر و بیکاری باعث غیبت ناگهانی سلوچ در آغاز داستان می‌شود و کوچ ناگهانی او مرگان را در هاله‌ای از سردرگمی فرو می‌برد: «جای خالی سلوچ این بار خالی‌تر از همیشه می‌نمود. مثل رمزی بود بر مرگان. چیزی پیدا و ناپیدا. گمان. همان‌چه زن روستائی «وه» می‌نامدش. وهم! شاید سلوچ رفته بود. این داشت بر مرگان روشن می‌شد.» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۹)

دیدن جای خالی سلوچ در ابتدا چیزی گنگ و نامفهوم را در عمق وجود مرگان بیدار می‌نماید و پس از آن او به تمامی آثار سلوچ که در حیاط خانه باقی مانده و شاید در گذشته هیچ‌گاه نظر مرگان را جلب نمی‌کرده است، توجه می‌نماید:

«مرگان روی برگرداند. کندوی سلوچ هنوز میان حیاط بود؛ کنار گودال. کندوی نیمه کاره. پایه‌ها و لایه اول، خشکیده و ترک خورده. سرمای سخت، ترکانده‌اش بود. سلوچ نیمه‌کاره ره‌ایش کرده بود. از دل‌زدگی، نیمه‌کاره ره‌ایش کرده بود. یک ماهی می‌گذشت که تنور همان‌جا مانده بود؛ وامانده بود. وامانده شده بود. کسی ساختن کندو را به سلوچ سفارش

نداده بود. خودش از بیکاری کار کندو را شروع کرده بود و چند روز بعد هم ناگهان دست از کار کشیده بود.» (همان، ۱۳۹۶: ۱۱)

زمانی که عکس العمل مرگان در آغازین ساعات غیاب سلوچ مورد امعان نظر و تحلیل قرار می‌گیرد، به خوبی آشکار می‌گردد که فشار سنگین مالی در طول زندگی مشترک او با سلوچ، احساسات همسرانه مرگان را سخت تحت تاثیر نهاده بوده، اما حتی با وجود این مشکلات، بارقه‌های احساس قلبی او نسبت به سلوچ، هیچ‌گاه در قلبش خاموش نشده بوده است: «مرگان عاشق شویش بود! این را حالا حس می‌کرد. او عاشق سلوچ بود! به یاد می‌آورد که عاشق مردش بوده است. عشقی که از یاد رفته بوده است. تازه به یاد می‌آورد که عشق خود را به مردش از یاد برده است! مرد که این آخری‌ها، اگر هزار شب هم لب تنور می‌خواید، نبودش را در کنار خود، مرگان احساس نمی‌کرد.» (همان، ۱۳۹۶: ۲۸)

جسارت زن ایرانی در حمایت از خانواده

سلوچ با کوچ ناگهانی‌اش نه تنها ضربات روحی و عاطفی سنگینی بر مرگان وارد نمود، بلکه در مقیاسی وسیع‌تر، کل خانواده را نیز به شدت دچار آسیب روانی و اجتماعی ساخت. عدم حضور مرد خانواده در وهله اول، مرگان و فرزندانش را از داشتن تکیه‌گاهی که با وجود او احساس امنیت می‌نمودند، محروم ساخت. این بی‌پناهی خانواده و درماندگی مرگان در میان اجتماع کوچکی که مردانش از سویی درصدد غصب زنانگی و تن او بودند و از طرفی دارایی‌های مادی‌اش را طلب می‌نمودند، باعث شد که مرگان شجاعت و تهوری مردانه را به عنوان آخرین راهکار برای حمایت از خانواده خویش برگزیند. در ماجرای جدال مرگان با سالار عبدالله، تلاش کم‌نظیر این زن روستائی را چنین نظاره می‌کنیم: «سالار به یک تکان تن، مرگان را به کناری انداخت. مرگان خود را از زمین جمع کرد و فریاد زد: بچه‌ها! عباس، ابرو، دخترو، دم در را بگیرید. نگذارید ملتان را بیرون ببرد. بگیرید! ابرو که با انبر کوتاه سالار تازه از راه رسیده بود، شانه به شانه عباس دم در ایستاد. سالار با دیگ و تاس و مشربه‌ای که به دست داشت به سوی در هجوم برد. مرگان از پشت سر به سالار پرید، مندیل او را از سر کشید و به ته اتاق پراند. سالار برگشت. مرگان بال قبای او را گرفت. سالار ناچار از این شد که دیگ و تاس و مشربه را به سویی بیندازد و با مرگان

گلاویز بشود. هاجر به چابکی مس‌ها را برداشت و درون دولابچه جا داد. مرگان با سالار گلاویز شد. سالار نمی دانست چه باید بکند...» (همان، ۱۳۹۶: ۳۵)

وابستگی مادر ایرانی نسبت به فرزندان

احساس مادری کیفیت متفاوتی با احساس پدری دارد. زنان در هر نوع رابطه، گونه‌ای وابستگی درونی ایجاد می‌کنند. آنها در روابط مادری و همسری و حتی فرزندی، برده‌وار عمل می‌کنند، هرچند به ظاهر آزاد باشند؛ در حالی که مردان اصولاً خودمختار بوده و از درون خود را به بند نمی‌کشاند. (ر.ک: مرتاضی، ۱۳۷۳: ۱۱۴)

در رمان «جای خالی سلوچ» نیز مرگان علاوه بر سختی‌هایی که از نظر روحی و جسمی متحمل می‌شود، شاهد ناهنجاری‌های تربیتی- اخلاقی عباس و ابراو نیز می‌باشد که در غیاب پدر مجال خودنمایی یافته، همچنین خود را نان آور خانواده به شمار می‌آورند و هرگونه بی‌حرمتی به مادر و خواهر را در حیطة حقوق مردانه و از جمله وظایف خود جهت کنترل ایشان می‌دانند. در بخشی از رمان می‌خوانیم که عباس، عدم حضور مرگان در خانه را فرصتی مغتنم شمرده و در پی بهانه‌ای واهی اقدام به ضرب و شتم هاجر می‌نماید. مرگان هنگام مراجعت به خانه و آگاهی یافتن از این جریان، با خشونت که ناشی از خشم فرو خورده‌ی وی است، عباس را شبانگاهان در هوای بسیار سرد و غیر قابل تحمل وادار به ترک خانه می‌کند. پس از اینکه عباس خانه را ترک می‌کند، مرگان به دلجویی از دخترک پرداخته و پس از به خواب رفتن او، هنگامی که به آرامش می‌رسد، نگرانی و تردیدی فزاینده بر وجدان و ذهن او حاکم می‌گردد: «مرگان برخاست و پاورچین پاورچین به پشت در رفت، آرام و بی‌صدا کلون در را باز کرد و لحظه‌ای گوش ایستاد. از عباس نشانی نبود، حتی صدای پا. حتی صدای نفس. دلش می‌خواست بتواند یک‌باره نام پسر را فریاد کند، اما نتوانست. نخواست که بتواند. فریاد همچنان در سینه‌ی مرگان گره خورده ماند. پس او ناچار رو به جایش رفت، دراز کشید و چشم‌هایش را بازتر از پیش، به در دوخت. حالا مرگان هیچ آرزویی نداشت، جز این که لای در باز شود و عباس بیاید. بیاید. دشنام بر لب بیاید. بیاید و همه چیز را برهم بزند. بیاید و خانه را به آتش بکشد. بیاید و مادر را به باد کتک بگیرد. کتک بزند. بیاید. فقط بیاید!» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۸۴)

مهارت مادر ایرانی در درمان‌های خانگی و طب سنتی

زنان را در درجه اول مسئول مراقبت از سلامتی و بهداشت خانواده‌هایشان می‌دانند. آنان در مقام تیمارداران غیررسمی و بدون مزد، نقش مهمی در نگهداری از بیماران، معلولان، سالمندان و دیگر گروه‌های وابسته ایفا می‌کنند. هیلاری گراهام (۱۹۸۵) می‌گوید زنان تامین کننده مراقبت‌های غیررسمی بهداشتی در اقتصاد خانگی‌اند و این نقش از یک سو ناشی از تقسیم جنسی کار است که مرد را نان‌آور و زن را تیماردار می‌شمارد و از سوی دیگر محصول تقسیم مکانی کار است که اجتماعات کوچک محلی را عرصه مراقبت‌های روزمره پزشکی به حساب می‌آورد. (ر.ک: آبوت و والاس، ۱۳۸۱: ۱۶۸)

روستای زمینچ در «جای خالی سلوچ» و در آن برهه تاریخی و محدودیت‌های مکانی، نماد جامعه‌ای سنتی و بسته است که فاقد هرگونه امکانات بهداشتی و درمانی می‌باشد. در چنین جامعه‌ای که از خدمات پزشکی به صورت مدرن و امروزی آن نشانی نمی‌توان یافت، مردم ناگزیرند در هنگام ابتلا به بیماری‌ها، به طب سنتی رایج و مرسوم رجوع کنند. همان طور که می‌دانیم طب مرسوم در دوران قدیم، شامل درمان‌های سنتی و خانگی بوده است. این روند درمانی و دانش شناخت و استفاده از داروهای گیاهی در طی سالیان متمادی که مورد استفاده واقع شده است، به طور ناخودآگاه از سوی اطباء به زنان ایرانی منتقل گردیده است. این پدیده ریشه در حضور زنان و مادران ایرانی در روند درمان اعضای خانواده به عنوان حلقه ارتباطی و مکمل بین طبیب و بیمار بوده است، بطوری که در جامعه ایرانی کمتر زنی را می‌توان یافت که با گیاهان دارویی و خواص آن‌ها آشنا نباشد. مهارت زن ایرانی در طب سنتی و تیمارداری از همسر و فرزندانش به تدریج به صورت یکی از ابعاد شخصیتی او درآمده است. مرگان نیز در رمان «جای خالی سلوچ» در جایگاه مادری‌اش بارها با دقت و مهارت، اقدام به درمان فرزندان خویش با استفاده از مهارتی که در طب سنتی دارد، می‌نماید: «پس چراغ موشی را از تاقچه برداشت و به پستو رفت، از سوراخ سمبه‌هایی که تنها مادران خانه به آن‌ها آشنا بودند دو سه جور علف خشک بیرون آورد، در هم کفمال کرد و به کتری ریخت تا بجوشاند و به خورد ابراو بدهد.» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۶۳)

و در جای دیگری از رمان می‌خوانیم که مرگان جهت بهبود حال هاجر، از ترکیب گیاهان به عنوان ضماد بهره می‌برد: «مرگان برخاست. باید می‌رفت تا مرهمی تیار کند. همان مرهمی که برای شانه و ساق پای عباس درست کرده بود، چطور بود؟» (همان، ۱۳۹۶: ۳۱۴)

تعلیم دختران در زمینه آموزش‌های متداول بین زنان ایرانی

مادران ایرانی در کنار مسئولیت‌های بی‌شماری که بر دوش آنان نهاده شده است، برخی از مسئولیت‌های خانوادگی و اجتماعی دیگر را نیز بطور دقیق و متعهدانه و با صرف بخشی از دوران ارزشمند زندگی خود به انجام می‌رسانند. یکی از این مسئولیت‌ها که از جمله رسالت‌های مادرانه زن ایرانی می‌باشد و از اهمیت والایی نیز برخوردار است، تعلیم و آموزش دختران در زمینه مسائل ضروری و متداول در بین زنان است. دولت‌آبادی در «جای خالی سلوچ» به این خصلت زن ایرانی در جریان تزویج هاجر، با ظرافتی هرچه تمام‌تر پرداخته است: «مرگان از سر شب گفتنی‌ها را گفته بود. همه آن چه را که یک دختر دم بخت باید بداند، برای هاجر شمرده بود. همه آن چه را که یک مادر می‌تواند به دختریش که دارد به خانه شوی پا می‌گذارد بگوید، گفته بود. انگار که مادرها در خلوت، خیلی بی‌پیرایه می‌توانند با دخترهاشان گفت‌وگو کنند و ناگفته را به زبانی که می‌تواند مار را از سوراخ بیرون بکشد، بگویند. این را می‌شود یقین کرد که یکی از خوشایندترین لحظه‌های زندگانی مادر، همان هنگامی است که با دختر خود از زناشویی حرف می‌زند.» (همان، ۱۳۹۶:

۶-۲۵۵)

در این پژوهش که به بررسی زن ایرانی در رمان «جای خالی سلوچ» اختصاص یافت، هریک از ویژگی‌های نهادینه شده در هویت زنان ایرانی، همچنین دغدغه‌های فرهنگی-اجتماعی مشترک ایشان به صورت کوتاه و اجمالی مورد مطالعه قرار گرفت و با وجود نمونه‌های بی‌شماری که از متن اثر استخراج گردید، تنها به درج تعداد اندکی از آن‌ها بسنده شد؛ لذا پژوهشگران می‌توانند با مراجعه به این رمان، انعکاس چهره زن ایرانی را در یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های آثار گرایانه ایرانی، در مقیاسی وسیع‌تر و بسامدی بالاتر مشاهده نمایند.

نتیجه گیری

معیارهای ادبی و هنری در هر دوره‌ای از عوامل جغرافیائی مکانی و زمانی تبعیت می‌کند و هیچ رخداد و آفرینش ادبی یا هنری، در خلاء زاده نمی‌شود؛ بر همین اساس در قرن نوزدهم میلادی در محدوده جغرافیائی اروپا، مجموعه‌ای به هم پیوسته از عوامل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی موجب تغییر در ذائقه هنرمندان و نویسندگان آثار ادبی گردید که نگرش آن‌ها را به سمت و سوی واقعیات حاکم بر جامعه سوق داد و در نهایت به شکل‌گیری مکتب رئالیسم منجر شد.

مکتب رئالیسم اندک مدتی پس از ابداع و بکارگیری در حوزه نقاشی، وارد عرصه ادبیات غرب شد. این مکتب پس از تکوین و تکمیل در اروپا، توسط نویسندگان و صاحب‌نظران ادبیات فارسی اقتباس گردید و بنابر مقتضیات تاریخی - جغرافیائی ایران، تغییراتی اساسی یافت و به عنوان مکتبی مستقل با مولفه‌هایی ایرانی وارد آثار ادبی گردید.

در این پژوهش ابتدا مکتب رئالیسم از ابتدای پیدایش و تکوین و ترویج آن در غرب و سپس اقتباس این مکتب توسط منتقدان و صاحب‌نظران ایرانی و بازتولید آن با صبغه کاملاً ایرانی، مورد بحث و تحلیل واقع گردید. سپس این بخش از پژوهش به عنوان مبانی نظری، قرار گرفته و مولفه زن در رئالیسم ایرانی با تکیه بر رمان «جای خالی سلوچ» در روند تحقیق مورد بررسی، ارزیابی و تحلیل واقع شد. پس از این مرحله پژوهشگران با رجوع به پیشینه و ادبیات موضوع مورد بحث و با نظر به مسأله محوری تحقیق، فرضیه‌ها و پرسش‌های بنیادین پژوهشی را به ترتیب زیر، پاسخ داده و به اثبات رسانیدند:

۱) با مطالعه روند شکل‌گیری شخصیت و هویت زن ایرانی در بستر تاریخی - اجتماعی ایران، ابعاد هویت زنانه خاص و مستقلی که کاملاً با شرایط محیطی، فرهنگی و اجتماعی ایران مطابقت دارد، به این شکل تبیین و تحلیل گردید که در جامعه سنت‌گرای ماطی ادوار مختلف تاریخ، زنان با چالش‌ها، مسائل و محدودیت‌های کمابیش یکسانی مواجه بوده‌اند.

۲) چالش‌های مشترک و تاریخی فراروی زنان ایرانی که شامل مسائل مربوط به ازدواج، حقوق، انقیاد و حجب زن ایرانی می‌باشد، با نظر به مستندات تاریخی - اجتماعی به اثبات رسید. همچنین با توضیحاتی که در خصوص مسأله ازدواج زودهنگام و اجباری - که اغلب

ناشی از فقر فرهنگی و مسائل اقتصادی بوده است - ارائه گردید، شواهدی مربوط به موارد یاد شده از رمان «جای خالی سلوچ» آورده شد. پس از آن مسأله حقوق زنان در دو حوزه خصوصی (خشونت‌های خانگی) و عمومی (خشونت در اجتماع) با ذکر نمونه‌هایی شرح داده شد. سپس دو چالش دیگر زن ایرانی از جمله مسأله انقیاد و حجب را - که به‌ویژه در تاریخ گذشته ایران بطور برجسته‌ای قابل بررسی است - به همراه شواهدی به اثبات رساندیم.

۳) ابعاد شخصیتی زن ایرانی که به صورت ویژگی مشترک تمام زنان ایران از اعصار دور تا عصر حاضر در هویت ایشان نهادینه و تثبیت شده است، در قالب پنج زیرمجموعه (۱) وابستگی به همسر (۲) جسارت زن ایرانی در حمایت از خانواده (۳) وابستگی مادر ایرانی نسبت به فرزندان (۴) مهارت مادران ایرانی در طب سنتی و درمان‌های خانگی (۵) تعلیم دختران در زمینه آموزش‌های متداول بین زنان ایرانی، همراه با توضیحات مختصر و ذکر شواهد بررسی شد.

۴) در نتیجه این پژوهش، واقع‌گرایی ایرانی به صورت مکتبی مستقل با صبغه ایرانی ارائه گردید و زن در رئالیسم ایرانی به عنوان یکی از مهم‌ترین مولفه‌های این مکتب - با توجه به سرفصل‌های یاد شده - در رمان «جای خالی سلوچ» مورد بازنگری و بررسی قرار گرفته و با استناد به نمونه‌هایی از متن این اثر، میزان توجه نویسنده واقع‌گرای ایرانی به این مولفه مشخص شده و به اثبات رسید. پژوهش از منظر مکتب واقع‌گرایی در ابعاد هویتی زن ایرانی و مسائل و مشکلات فراروی او از موضوعات جذاب بین رشته‌ای ادبیات و مطالعات زنان است؛ از سوی دیگر بررسی چهره زن ایرانی در آثار ادبی و هنری، براساس مولفه‌های واقع‌گرایانه کشورمان، می‌تواند در حوزه نقد و تحلیل این آثار مفید واقع شود و دیگر اینکه با بازشناسی سیمای زن ایرانی و چالش‌های پیش روی او، می‌توان در راستای احقاق حقوق و حل معضلات اجتماعی - فرهنگی وی اقداماتی بنیادین و موثر به عمل آورد.

در این پژوهش وجوه مختلفی که به عنوان ویژگی‌های شخصیتی و دغدغه‌های مشترک در هویت تاریخی - اجتماعی زن ایرانی تثبیت شده است، بطور فشرده و موجز مورد تبیین و ارزیابی قرار گرفت؛ اما هریک از بخش‌های این پژوهش که تحت عنوان کلی (زن ایرانی

در بستر تاریخ و اجتماع) مورد بررسی قرار گرفته است، می تواند به صورت گسترده و کامل با مراجعه به اسناد معتبر آماری توسط پژوهشگران و علاقمندان، مورد تحقیق، بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

منابع

کتاب‌ها

۱. آبوت، پاملا و کلر والاس (۱۳۸۱) جامعه‌شناسی زنان، منیژه نجم عراقی، تهران: نی.
۲. احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۸۴) زنان زیر سایه پدرخوانده‌ها، تهران: نشر توسعه.
۳. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۹۶) جای خالی سلوچ، تهران: چشمه.
۴. ساچکوف، بوریس (۱۳۸۸) تاریخ رئالیسم، محمدتقی فرامرزی، تهران: لاهیتا.
۵. سیدحسینی، رضا (۱۳۸۴) مکتب‌های ادبی، ج ۱، تهران: نگاه.
۶. شعبانی، رضا (۱۳۷۴) مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: قومس.
۷. شمیسا، سیروس (۱۳۹۰) مکتب‌های ادبی، تهران: قطره.
۸. کار، مهرانگیز (۱۳۷۹) پژوهشی درباره‌ی خشونت علیه زنان در ایران، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
۹. کدیور، جمیله (۱۳۷۸) زن، تهران: اطلاعات.
۱۰. کوئن، بروس (۱۳۹۰) درآمدی بر جامعه‌شناسی، محسن ثلاثی، تهران: توتیا.
۱۱. میترا (۱۳۴۵) رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات، انتشارات نیل.
۱۲. میرعبدینی، حسن (۱۳۸۶) صدسال داستان نویسی ایران، ج ۲، تهران: چشمه.
۱۳. میل، جان استوارت (۱۳۷۹) انقیاد زنان، علاء‌الدین طباطبائی، تهران: هرمس.

مقالات

۱۴. افتخارزاده، زهرا (۱۳۹۴) تجربه‌ی زیسته زنان در ازدواج زودهنگام، پژوهشنامه مددکاری اجتماعی، دوره ۱، شماره ۳، صص ۱۰۸-۱۵۶.
۱۵. بصیری، محمدصادق، محمدرضا صرفی و علی تقوی (۱۳۹۳) نقد و تحلیل رئالیسم در ادبیات داستانی ایران، پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، سال سوم، دوره ۳، ش ۱، صص ۱۴۳-۱۶۲.
۱۶. جعفری لنگرودی، ملیحه (۱۳۹۱) تفاوت رئالیسم اروپائی با واقع‌گرایی ایرانی، دو

- فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دوره ۴، ش ۱۴، صص ۳۲۵-۳۵۴.
۱۷. رهبر، علی (۱۳۸۲) سیمای زن در پویه تاریخ ایران، مجله فرهنگ و ویژه مطالعات زنان، ش ۴۸، صص ۲۱-۴۹.
۱۸. صادقی محسن آباد، هاشم (۱۳۹۳) تاملی در اصول و بنیادهای نظری رئالیسم در ادبیات، مجله نقد ادبی، ش ۲۵، صص ۴۱-۷۰.
۱۹. فتوحی رودمعهجی، محمود و هاشم صادقی (۱۳۹۲) شکل گیری رئالیسم در داستان- نویسی ایرانی، جستارهای ادبی، دوره ۴۶، ش ۱۸۲، صص ۱-۲۶.
۲۰. مرتاضی، مینو (۱۳۷۳)، «زن؛ موانع و مشکلات»، کتاب توسعه، ش ۷، صص ۱۰۷-۱۱۵.
۲۱. واصفی، صبا و حسن ذوالفقاری (۱۳۸۸)، «خشونت علیه زنان در آثار محمود دولت آبادی»، مجله پژوهش زنان، دوره هفتم، ش ۱، صص ۶۷-۸۶.

پایان نامه

۲۲. بایندری، منوچهر (۱۳۸۸) بررسی رمان جای خالی سلوچ، پایان نامه کارشناسی ارشد، شیراز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

Woman in Iranian Realism Relying on the Novel (Missing Soluch)

Marzieh Abyar Ghamsari¹, Dr. Reza Shajari², Dr. Alireza Fouladi³, Dr. Abdolhossein Farzad⁴

Abstract

The attitudes, approaches, and ideological, cultural, and social requirements of each society in the cultural-artistic exchanges between different societies lead to change, evolution in the cultural-artistic components of the exchange. Iranian cultural-social beliefs, in the early period of Westernization of Iranians' intellectual - after adopting the school of Western realism from Western literature - made fundamental changes to the principles and norms of this literary school that eventually reproduced it as an independent school with a purely Iranian method and with specific Iranian components, to the extent that The term (Iranian realism) can be considered appropriate for this school.

This research, based on qualitative content analysis, examines (Woman in Iranian Realism) as one of the most important components of Iranian realism in the novel (Missing Soluch). In this research, the challenges facing the Iranian woman and her personality dimensions in the family is categorized as headings and sub-sections, its different aspect and then evaluated in the novel. Also, in the process of this research, the author's attention and focus on the historical identity - The social status of Iranian women as a component of Iranian realism is explained and analyzed.

Keywords: realism school, Iranian realism, Iranian components, woman, Missing Soluch

¹ . PhD student in Persian language and literature, Kashan University, Kashan, Iran.

² . Associate Professor of Persian Language and Literature, Kashan University, Kashan, Iran. (Responsible author)

³ . Associate Professor of Persian Language and Literature, Kashan University and Tarbiat Modares Tehran, Kashan, Iran.

⁴ . Associate Professor of Persian Language and Literature, Tehran Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.